

گذر از جنگ قدیم به جنگ جدید^۱

که ایرج فروزان^۲

که محمد شاه محمدی^۳

دولت بوش اول (پدر)، در واکنشی نسبت به پایان عصر ابرقدرت ها، کاهش نیروهای نظامی آمریکا را طی یک دوره پنج ساله طرح ریزی نمود. این طرح شامل اصلاح میلیاردها دلار بودجه دفاعی و کاهش نیروهای نظامی آمریکا می شد. ضمن این که، برای اولین بار طی دهه های گذشته، بیشترین نیروهای نظامی آمریکا در قاره آمریکا^۴ مستقر شده بودند. تا این که در سال ۱۹۹۳، وزیر دفاع «لس اسپین»^۵ اعلام نمود که دولت کلینتون حتی کاهش نیرویی و بودجه ای بیشتری را در ارتش آمریکا طرح ریزی نموده است. برای نظامیان آمریکا، این کاهش اضافی، فقط به خاطر وجود مشکل در جذب دلارهای دفاعی نبود، بلکه چنین کاهش ایجاد شده ای در کل نیروهای نظامی، بیم هایی را در خصوص توانایی نظامی آمریکا در پاسخ به تنوع اتفاقات احتمالی آینده، به بار آورده بود. بودجه جدید، باعث تجدید نظر در مفهوم «نیروی اصلی»^۶ اولیه شد و از سال ۱۹۹۲ بررسی درباره ساختار نیروی زمینی آمریکا توسط نماینده کنگره «لس اسپین»، بهبود یافت. در این بررسی، گزینه های مختلفی ارائه شد. نقطه مرجع^۷ این گزینه ها از چهار ساختار مفهومی

1. From Old War to New War, Sam C.Sarkesian and Robert E. Connor, jr

The US Military Profession into the Twenty – First Century War, peace and Politcis, Routledge Taylor and Francis Group, 2006

۲. استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه عالی دفاع ملی

۳. دانشجوی دکتری مدیریت راهبردی دانشگاه عالی دفاع ملی

۴ - Continental United States

۵ - Les Aspin

۶ - Base Force

۷ - Reference point

استنتاج شده بود که نیروهای به کارگیری شده در «عملیات طوفان صحرا»^۱ از آنها، استفاده می نمودند. همچنین این گزینه ها، نگرش های مربوط به به کارگیری «نیروهای احتیاط فدرال»^۲، «گارد ملی»^۳ و به عبارتی «کل نیروهای»^۴ نظامی را در بر می گرفت. به همین دلیل این موضوع مبنایی برای بررسی از رأس تا ذیل نیروهای نظامی و کاهش مخارج دفاعی آمریکا بود.

به هر حال، بسیاری بر این مطلب توافق داشتند که سیاست کاهش نیروهای نظامی و نیز کاهش بودجه دفاعی که در دولت کلینتون ایجاد شده. مشکلات جدی را در توان نظامی آمریکا در مواجهه با «جنگ جدید»^۵ ایجاد نموده است. منتقدین اشاره داشتند به این که طرح های مربوط به کاهش نیروهای نظامی، ربطی به طرح ریزی استراتژیک نداشته و بیشتر در ارتباط با تبدیل منابع به برنامه های داخلی بوده است.

اساساً، در حال حاضر خود تحمیلی^۶ نقاط ضعف اقتصادی، به طور غیرمستقیم امنیت ملی آمریکا را تهدید می کند و با وجود رضایت مندی بالایی که از موفقیت آمریکا در جنگ عراق وجود دارد، ولی دهه ۱۹۹۰ دوره جدیدی خواهد بود که دامنه تنشها^۷ برای ایالات متحده، بین نیازمندی های بین المللی و محدودیت های اقتصادی افزایش می یابد. به عنوان مثال، تاثیرات کامل بزرگترین بدهکار^۸ جهان بودن، که سرآغازی برای آمریکا و بقیه جهان بوده، شکافی است بین منافع و ظرفیت های آمریکا که (روز به روز) گسترده تر^۹، مشهودتر^{۱۰} و دردناکتر^{۱۱} خواهد شد.

به هر حال، در نیمه دوم دهه ۱۹۹۸، بعد از فشارهایی که از سوی رئیس ستاد

1 - Desert Storm

2 - Federal Reserves

3 - National Guard

4 - Total Force

5 - New war

6 - Self-inflicted

7 - Tension

8 - Largest debtor

9 - Larger

10 - Obvious

11 - Painful

مشترک^۱ وارد شد، نهایتاً رئیس جمهور کلینتون، افزایش یک میلیارد دلاری در مخارج نظامی را توصیه نمود. اما بسیاری از نمایندگان کنگره «در باره تعهدات کلینتون برای بهبود مخارج نظامی، نامطمئن بودند، آنها نسبت به اینکه چه مقدار افزایش (بودجه) می تواند امکان پذیر باشد، به کلینتون اظهار نمودند که احتمالاً محدودیت های بودجه ای وجود خواهد داشت». طبق اظهارات همان منبع، در سال ۱۹۹۹ (صدور) مجوز دفاعی، به عنوان «کمکی سریع و موقتی»^۲ مورد توجه قرار گرفت. ولی یکی از معاونین کاخ سفید که در ارتباط با رضایت مندی کارمندان کار می کرد، اظهار داشت که «این پاسخی بلند مدت به رشد مشکلات کارکنان نظامی نیست».

یک مثال مناسب (در این ارتباط)، مداخله نیروهای ناتو در سال ۱۹۹۹ در کوزوو بود. در نشست های بعدی، (علی رغم این که) همه احزاب نسبت به افزایش ۹ میلیارد دلاری بودجه دفاعی آمریکا موافقت نمودند. ولی فقط کمی بیش از یک میلیارد دلار به منابع آمادگی رزمی^۳، تخصیص داده شد. شگفت آور این که، در آغاز همان سال، مقامات ارشد پنتاگون و نیز رئیس جمهور کلینتون رسماً اعلام داشتند که همه داوطلبان نظامی در کمال صحت و سلامتی کامل هستند، آن گونه که رؤسای ستاد مشترک، مرتباً پس از پایان جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ اظهار می نمودند.

امور مربوط به وزارت دفاع و پشتیبانی^۴

در سال های اولیه دولت کلینتون، تغییراتی در ساختار وزارت دفاع آمریکا صورت گرفت. وزیر دفاع «لس اسپین» در اوایل سال ۱۹۹۳، شروع به بازسازی وزارت دفاع نمود. از جمله تغییرات، ایجاد دو معاونت جدید، یکی با عنوان معاونت دمکراسی و حقوق بشر^۵ و دیگری به نام معاونت منع تکثیر^۶ تسلیحات (کشتار جمعی)، برای وزیر دفاع بود. به نظر می رسد که این تغییرات، باعث ایجاد حرکتی جدید در جهت

^۱ - Joint Chiefs of Staff

^۲ - Band-aid

^۳ - Readiness

^۴ - Department of Defence and Service Issues

^۵ - Democracy and Human Rights

^۶ - Proliferation

سیاسی - دیپلماتیک شود، بدین صورت برخی بی درنگ شاهد تشکیل وزارت کشور کوچکی^۱ در وزارت دفاع بودند. چنین تغییر و تحولاتی همچنین باعث به وجود آمدن «معاونت وزیر دفاع در عملیات های ویژه^۲ و منازعات کم شدت»^۳ شد که بر اساس نگرش وزیر دفاع (اسپین)، موضوعی بود که از دوران جنگ سرد باقی مانده، ولی مورد تاکید قرار نگرفته بود. به هر حال برخی استدلال نمودند که تشکیل معاون وزیر دفاع در «عملیتهای ویژه/منازعات کم شدت» ساختار جدیدی بود که قصد داشت فراتر از جنگ سرد عمل نماید. وزیر دفاع «ویلیام پری»^۴، که جانشین «لس اسپین» شد اقدام به سنتی نمودن هر چه بیشتر ساختار وزارت دفاع نمود. ویلیام کوهن^۵، که به عنوان وزیر دفاع، جانشین ویلیام پری شد، نیز ساختار وزارت دفاع سنتی را ادامه داد.

وزیر دفاع دولت بوش، دونالد رامسفلد^۶، در سال های ۲۰۰۳-۲۰۰۴ میلادی، معاونتی تحت عنوان معاون وزیر دفاع در امور اطلاعاتی^۷ را به ساختار حکومتی اضافه نمود و این اقدام در پاسخ به تحولات جنگ جدید صورت گرفت. بعلاوه، به نظر می رسید که وزیر دفاع (رامسفلد)، خود را در مهمترین و عمده ترین بخش موضوعات دفاعی قرار داده است.

از سال ها قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر، مشکلی جدی که بروز نموده بود، رقابت مجدد بین بخش های مختلف نیروهای نظامی آمریکا بود و از وقتی چنین رقابت هایی به طور تاریخی به عنوان قسمتی از سیستم نظامی آمریکا و در جهت کاهش بودجه های دفاعی و کاهش نیروی انسانی نظامی، برنامه ریزی شده، مشکلات مذکور از اهمیت ویژه ای برخوردار گردیدند. به هر حال، در چشم انداز نظامی جدید، تلاش هایی در ارتباط با «عملیات مشترک»^۸ و تحول^۹ در دستور کار قرار گرفت.

1 - Mini-Department of State

2 - Special Operations (SO)

3 - Low Intensity Conflict (LIC)

4 - William Perry

5 - William Cohen

6 - Donald Rumsfeld

7 - Undersecretary of Defense for Intelligence

8 - Joint-ness

9 - Transformation

بدون تردید، تا موقعی که رقابت و بودجه، بین مراکز نظامی در سطح بالایی وجود دارد، چنین تلاش‌های مشترکی نیز کاهش قابل توجهی یافته است، لذا مراکز سرویس دهنده نظامی به طور فزاینده‌ای بر روی تحولات و جنگ جدید متمرکز شده‌اند.

در سال‌های پایانی قرن اخیر، تعدادی از نشریات در تفسیر اهمیت هر یک از نیروهای نظامی در منازعات آینده، طرحی ارائه نمودند. برای مثال، در یک پژوهش موردی که توسط «سولینون» و «دوبیک»^۱ با عنوان «جنگ زمینی در قرن ۲۱» انجام شد، پدیده انقلاب فنی و تخصصی در نیروی زمینی و اثری که این پدیده بر جنگ زمینی خواهد داشت و نیز اهمیت نیروی زمینی در کلیه منازعات آینده مورد تأکید قرار گرفت. پژوهش موردی نیروی هوایی تحت عنوان «بُرد جهانی - قدرت جهانی»^۲ و «نیروی دریایی... از دریا»^۳ به پیش‌تلاش‌های مشابهی برای هر یک از آن نیروهای نظامی می‌باشند.

برای مثال، نیروی هوایی، به ویژه «دکترین/استراتژی مرحله بدون حرکت»^۴ را توسعه داد. این استراتژی/دکترین ظاهراً در پاسخ به گزارش «بررسی دفاعی چهار ساله ای» بود که مدافعین قدرت هوایی به منظور تخریب توانمندی‌های نیروی هوایی از طریق کاهش نیرو و منابع مد نظر قرار داده بودند. «دکترین/استراتژی مرحله بدون حرکت»، در پژوهشی موردی که توسط «آریل تیلفورد جی. آر.»^۵، در سال ۱۹۹۸ انجام شد و به وسیله دانشکده جنگ ارتش آمریکا^۶ نیز منتشر شد، مورد نقد و بررسی قرار گرفت. نویسنده، این بررسی را با توجه به مباحث گرمی که در تمامی استراتژی‌های جایگزین وجود داشت، مطرح نموده بود. نتیجه این مباحث می‌توانست نوع نیروهای مورد نیاز را با توجه به این که ایالات متحده در صدد حفظ امنیت خود، آن هم فراتر از ربع اول قرن ۲۱ می‌باشد، به خوبی شکل دهد. نویسنده همچنین ادامه می‌دهد که، دکترین/استراتژی مرحله بدون حرکت ... بر روی

^۱ - Sullivan and Dubik

^۲ - Global Reach - Global Power

^۳ - Navy's...From the Sea

^۴ - Halt Phase Strategy/Doctrine

^۵ - Earl Tilford, Jr

^۶ - US Army War College

استفاده از نیروی هوایی به عنوان نخستین نیروی اصلی در جنگ متمرکز خواهد شد. در حالی که «تیلفورد» تأیید می کند که دیدگاه قدرت هوایی در واقع می تواند برای قرن ۲۱ مفید باشد و استدلال می کند که قدرت هوایی «رویگرد و روشی در جنگ آینده است که احتمالاً هم چنان که زمان به پیش می رود، از اهمیت کمتری برخوردار می شود». در میان دیگر منتقدین، تیلفورد بیان می دارد که یک چنین دکترین/استراتژی، در واقع یک «استراتژی نگاه به عقب»^۱ است و نتیجه می گیرد که «این نیروی زمینی است که به طور مستقیم کنترل بیشتر مردم و منابع را بر عهده دارد».

تعجبی ندارد که «مدیر موسسه مطالعات استراتژیک»^۲، در پیش گفتاری بر اثر تیلفورد، چنین می نویسد: «بسیاری با نتایج کار دکتر تیلفورد مخالف هستند و طرفداران قدرت هوایی نیز مطمئناً به او اعتراض می کنند».

دیدگاه دیگر، دیدگاه نیروی دریایی در باره استراتژی است که به خوبی توسط «ریر آدمیرال جیمز، بی. هاینکل»^۳ مطرح شده و در «ژورنال بین المللی نیروهای مسلح»^۴ نیز به چاپ رسیده است. وی «بررسی دفاعی چهار ساله» را به عنوان «یک فرصت فوق العاده برای بررسی و به کارگیری گفتگوهای مهم امنیتی توصیف می کند، ضمناً بیان می دارد که حکایت تفنگداران نیروی دریایی^۵ نیز قابل توجه است». مؤلف به اختصار بیان داشته که تفنگداران دریایی، درگیر عملیات های کوتاه جنگی و سیاسی جهان معاصر می باشند. «نویسنده در آثارش تحت عنوان "شروع از دریا" و "به پیش... از طریق دریا" اظهار می دارد که نیروی دریایی، دوراندیشی و قدرت سازمانی خود را برای حرکت از "آبهای نیلگون"^۶ خودی و سنتی دریایی با تاکید فزاینده بر قابلیت های لشکر کشی دریایی نشان داده است»، وی بر قابلیت دریایی در نمایش قدرت تاکید داشت. نویسنده سپس چنین نتیجه می گیرد که «این است علت چرایی این که نیروی دریایی آمریکا می خواهد در صلح، وادار کننده

¹ - Rearward Looking Strategy

² - Director of the Strategic Studies Institute

³ - Rear Admiral James B.Hinkle

⁴ - Armed Forces Journal International

⁵ - Navy-Marine Corps

⁶ - Blue water

و در بحران، اجبار کننده و در تمام جنبه های جنگ، توانا باشد.»
 در آن زمان، این واکنش ها توسط نیروهای نظامی مختلف، نه فقط به دیدگاه ویژه ای از چشم انداز استراتژیک^۱، بلکه به تلاشی برای شناخت «سطوح» نظامی آنها نیز، اشاره داشت. ضمن این که واکنش های مذکور موردی است که به نیروهای نظامی با جایگاهی بسیار وزین در مورد منازعاتی اشاره دارد که این منازعات فناوری های پیشرفته و چشم اندازهای فضای سایبری^۲ را در بر می گیرد. اما بیشتر ناظران به منازعات آینده، به عنوان «مقوله ای نامتعارف»^۳، با تسلیحاتی که از فناوری سطح بالا^۴ برخوردارند و استراتژیی که حداقل ارتباط را داراست، نگریسته اند.

تا ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نگرش های متفاوت استراتژیک نیروهای نظامی، مخالفت هایی در مورد تعریف «عملیات مشترک» را منعکس نمود. بر اساس محاسبات انجام شده، «باور ما این است که کلام و بیان عملیات مشترک، از واقعیت آن پیشی گرفته است». بنابر این باید گفت که نیاز به عملیات های مشترک وجود دارد، اما این که کدام نیرو و چگونه نیروها در شرایط ویژه به کارگیری شوند، موضوعی است که به برتری های رقابتی^۵ آنها بستگی دارد. گاهی اوقات، عملیات فقط به نیروی دریایی و یا تفنگداران دریایی وابسته است؛ در زمان دیگری ممکن است عملیات، هیچ ارتباطی به نیروی دریایی نداشته باشد و گاهی اوقات نیز هست که نیروی دریایی به عنوان مکمل عملیاتی سایر نیروهای نظامی عمل می نماید.

بحث های مفصلی که در ارتباط با عملیات مشترک صورت گرفت، کنگره را نیز درگیر نمود و منجر به مخالفت کنگره با استراتژی فوق شد. در پاسخ به این تلاش ها، یک نماینده کنگره بنام «اوتنز»^۶، در باره تجربه مشترک، این مفهوم را مورد بررسی قرار می دهد و نتیجه می گیرد «مسأله ای که با مفهوم عملیات مشترک، وجود دارد تهدیدی است برای این که دیدگاه سنتی آمریکا را در ارتباط با

1 - Strategic landscape

2 - Cyberspace

3 - Unconventional category

4 - Hi-tech weaponry

5 - Comparative advantages

6 - Owens

طرح ریزی دفاعی (که عبارت بود از تکرگرایی استراتژیک^۱) جایگزین رویکردی نماید که وحدت استراتژیک^۲ نامیده می شود. تعریف اوئنز از «عملیات مشترک» بر یکپارچگی تاکید داشت، یعنی نویسنده معتقد به فرونشاندن ابتکارات نیروهای نظامی بوده و رویکردی استراتژیکی از واقعیت را پیشنهاد می کند.

اوئنز همچنین مطرح می کند که «تکرگراهای استراتژیک، مدعی هستند که آمریکا بیهوده نیروهای نظامی را از یکدیگر تفکیک نموده است: چرا که از هیچ نیروی نظامی نمی توان انتظار داشت که به طور موثر طیف کاملی از عملیات های نظامی را در حد متعادل آن اداره نماید». او «تجربه مشترک» و «وحدت استراتژیک» را با توجه به این که منجر به ایجاد یک چشم انداز استراتژی اداری متمرکز شده بود، یک «نزدیک بینی خطرناک»^۳ نامگذاری نمود.

در پاسخ به این موضوع، سناتور «کوئز»^۴ در جایی چنین نوشته است که:

پیچیدگی و تنوع مأموریت های پیش بینی شده در قرن ۲۱ به گونه ای است که نیروهای نظامی را، وادار به عملیات مشترک می کند. در یک دوره ای شاید ساختار و سازمان های فرماندهی تک وظیفه ای^۵، برای دوران جنگ سرد و قبل از آن کفایت می کرد، ولی در حال حاضر آنها باید به دلیل تغییرات سریع محیط استراتژیک^۶، تغییر شکل یابند و تمام مزیت های «انقلاب در فناوری»^۷ را در بر گیرند. عملیات مشترک در زد و خوردهای جنگی، دیگر یک اختیار و انتخاب نیست، بلکه یک ضرورت است.

لذا تا موقعی که چنین مباحثی ادامه دارد، موضوع عملیات مشترک، تابع واقعیت های جنگ جدید است، که در آن نیروهای نظامی باید به طور مشترک عملیات کنند و دیدگاه های استراتژیک را با ویژگی های «جنگ جدید» سازگار نمایند. این مشخصات به طور وسیع در جهت ملت سازی^۸ و منازعات نامتعارف^۱.

1 - Strategic pluralism

2 - Strategic monism

3 - Dangerous myopia

4 - Coats

5 - Single-service

6 - Rapidly changing strategic environment

7 - Revolution in technology

8 - Nation-building

تنوعی از نقش‌های کوتاه رزم واقعی و مفهوم «نیروی کلی» (یعنی استفاده از گارد ملی و نیروهای احتیاط فدرال، به عنوان یک بخش فعال نیروهای نظامی) را برای گسترش به طرف افغانستان، عراق و نیز بالکان، مورد استفاده قرار داد.

هنگامی که نظامیان آمریکایی باید توانائی شان را برای بازدارندگی از جنگ هسته‌ای^۲، واکنش نسبت به تسلیحات کشتار جمعی^۳ و موفقیت در جنگ‌های متعارف، حفظ کنند، (بنابر این موضوع عملیات مشترک) باید به ویژه در ارتباط با عملیات‌های غیرجنگی^۴ و جنگ‌های نامتعارف (موسوم به جنگ‌های نسل چهارم^۵) باشد. یعنی منازعات و ماموریت‌هایی که احتمالاً به تازگی به وقوع می‌پیوندند، همچنین منازعاتی که از چشم انداز کنونی بین‌المللی روی خواهند داد. هنوز، هیچ نیروی حرفه‌ای نظامی وجود ندارد که توانسته باشد در مورد جنگ‌های با ماهیت متعارف و توسعه فناورانه بر جنگ افزار^۶ و ارتباطات^۷ تاثیر بگذارد و لیکن بسیاری از این نیروها حداقل تاثیر را در پاسخ موثر نسبت به عملیات‌های غیر جنگی و منازعات نامتعارف دارا می‌باشند.

امروزه منازعات نژادی^۸، مذهبی^۹ و ملی‌گرایی^{۱۰}، به واسطه تروریسم بین‌الملل و ارتباطات بین تروریست‌ها و کارتل‌های مواد مخدر، پیچیده تر شده است. حتی پیچیدگی بیشتر در ارتباط با هر نوع منازعه و ماموریتی است که توسط نظامیان آمریکائی در «محیط‌های پس از منازعه»^{۱۱} اتخاذ می‌شود. بعلاوه، کسی که بتواند تشابهات بین مأموریت موجود واگذاری و سیستم پلیس نظامی آمریکا در آلمان را ببیند، بلافاصله شیوه جنگ جهانی دوم را پیش خواهد گرفت.

در دوره کنونی اینها مبنایی برای مفهوم جنگ‌های نسل چهارم هستند. به

1 - Unconventional conflicts

2 - Nuclear conflict

3 - Weapons of mass destruction (WMD)

4 - Operations other than war (OOTW)

5 - Fourth-generation warfare

6 - Weaponry

7 - Communications

8 - Ethnic

9 - Religious

10 - Nationalistic

11 - Post-conflict environments

عنوان مثال، «کالاهان»^۱ در بارهٔ منازعات قومی، نژادی، چنین می نویسد: «با وجود همهٔ عدم اطمینانی که امروزه نسبت به امور بین الملل وجود دارد، می توان مطمئن بود که ایالات متحده به طور حتم با معضلات خارجی ناگوار و جدیدی که ناشی از خشونت های قومی، نژادی است، روبرو خواهد شد».

جنگ های متعارف و فراتر از آن^۲

در دورهٔ کنونی، نیازهای نامعلوم و شکنندهٔ جهانی^۳ باعث شده که آمریکا برخی از سطوح بازدارندگی استراتژیک موثر^۴ و نیز توسعهٔ استحکامات علیه تهدیدات هسته ای و تسلیحات شیمیایی^۵ را حفظ کند. هر چند که در سال ۲۰۰۵ میلادی، شکست هایی به واسطهٔ برخورد با لیبی برای آمریکا پیش آمد، ولی تلاش هایی از سوی آمریکا برای محدود کردن و تحت فشار قراردادن تسلیحات شیمیایی کشورها و از آن جمله زرادخانهٔ کرهٔ شمالی^۶ صورت گرفت. اقدامات روسیه و ایالات متحده برای کاهش ذخایر تسلیحات استراتژیک و عدم احتمال جنگ بین آمریکا و کشورهای در حال توسعه، پس از اتحاد شوروی سابق، موجب شد که نیاز به حفظ نیروهای استراتژیک در مقایسه با ۵۰ سال گذشته کاهش یابد. به هر حال، فشار بیشتر بر نظامیان و به ویژه بر نیروی زمینی آمریکا برای حفظ توانایی این نیروها به منظور درگیری موثر در جنگ متعارف نسبتا کم است و تا کنون این نیروها به طور موثر در سرتاسر طیف جنگ^۷ همچنان باقی مانده اند. بسیاری به «عملیات طوفان صحرا» به عنوان «الگویی» برای جنگ آینده اشاره می کنند. در آن جنگ، بر اساس نظر بسیاری از تحلیل گران، نیروهای درگیر عملیات، قادر بودند به سرعت دشمن را به چالش بکشند و حملات او را تا رسیدن نیروهای تازه نفس خودی مانند نیروهای احتیاط و یگان های گارد ملی، دفع کنند. با همان اهمیت، در جنگ اول خلیج (فارس)، آمریکا قادر به توسعه و حفظ یک استراتژی ائتلافی^۸ بود که نه فقط

- 1 - Callahan
- 2 - Conventional Wars and Beyond
- 3 - Uncertain and fragmented
- 4 - Effective strategic deterrence
- 5 - Chemical weapons
- 6 - North Korea's arsenal
- 7 - Conflict spectrum
- 8 - Coalition strategy

فشارهای سیاسی و دیپلماتیک سازمان ملل بر روی عراق را شامل می‌شد، بلکه ترکیبی از فشار کشورهای دیگر، و از آن جمله برخی از کشورهای خاورمیانه را نیز در بر می‌گرفت.

نیروی هوایی آمریکا، به واسطه کارآئی اش در جنگ خلیج (فارس) و جنگ کوزوو/صربستان، به غرور خاصی دست یافت. در واقع، به نظر می‌رسید که زمینه‌ای برای طرح‌های نیروی هوایی در قرن ۲۱ بنا نهاده شده است، اما «جنگ‌های جدید»، این اندیشه را دچار تغییر و تحول نمود.

هر چند، بر اساس اهداف و پیدایش تفکر «برد جهانی، قدرت جهانی»^۱، قدرت هوایی از چنان سرعت و مرگ آوری دقیقی برخوردار گردید که باعث به کارگیری نیروی هوایی در جنگ خلیج (فارس) شد. این دقت و قاطعیت قدرت هوایی که در موقعیت خلیج (فارس) به کار گرفته شد، باعث شد که نیروی هوایی در صدر نیروهای دیگر قرار گیرد زیرا این نیروها موفق شدند مشاجراتی که به دنبال عملیات طوفان صحرا مطرح شده بود را کاهش دهند. نیروی هوایی در حال توسعه چشم انداز روشنی برای آینده اش بود و ثابت کرد که آماده انجام آن چشم انداز می‌باشد.

این دیدگاه بر «طرح نیروهای واکنش سریع و ثانویه»^۲ تأکید می‌ورزید. دیدگاه مذکور همچنین، این که، فناوری فضایی و اطلاعاتی^۳ می‌تواند احتمالاً ویژگی‌های جنگ‌های آینده را دارا باشد، رؤیا می‌دانست. ولی، در حال حاضر نیروی هوایی ارتباط نزدیک تری با نیروی زمینی و نقش آنها در «جنگ‌های جدید» به دست آورده است. هواپیماهای بدون سرنشین^۴، هم مانند سیستم‌های مراقبت و پرتاب کننده‌های موشک، یک جزء اصلی از منابع نیروی هوایی شده‌اند و ارتباط نزدیکی به منظور استفاده از آنها در پشتیبانی از عملیات‌های زمینی پیدا نموده‌اند.

هنگامی که آمریکا می‌تواند درس‌های مهمی از جنگ خلیج (فارس) کسب نماید، این عمل درست شبیه این است که دشمنان آینده نیز احتمالاً قادرند شماری از درس‌های مهم از جنگ خلیج (فارس) را استنتاج نمایند، لذا مهم‌ترین چالش

^۱ - Global Reach- Global Power

^۲ - Secondary and rapid force projection

^۳ - Space and information technology

^۴ - Unmanned aircraft vehicle (UAV)

های آمریکا چالش‌هایی است که معلوم^۱، مرئی^۲ یا متعارف^۳ نیستند. در واقع، دشمنان آمریکا شاید دریافته‌اند که موثرترین و کم‌خطرترین راه برای دستیابی به اهدافشان می‌تواند به واسطهٔ عملیات‌های پوششی^۴ و جنگ‌های نامتعارفی باشد که به عنوان جانشینان و یا بعد سوم جنگ به کار می‌روند. بنابر این، می‌توان گفت که، (وقوع) جنگ‌های متعارف، مانند جنگ اول خلیج (فارس)، کمترین احتمال ممکن برای آمریکا را خواهند داشت.

عملیات‌های غیر جنگی^۵

از حوادث غیررزمی تحت عنوان «عملیات‌های غیر جنگی» نام برده می‌شود و برخی نیز از آن به عنوان «عملیات‌های نظامی غیر جنگی^۶» نام برده‌اند. با وجود این که قبلاً از چنین نام‌هایی^۷ استفاده نمی‌شد ولی نظامیان دقیقاً جنگ‌هایی را انجام می‌دادند که گروهی از «جنگ‌های جدید» را شامل می‌شد. طبق دکترین ارتش آمریکا^۸، در عملیات‌های غیر جنگی، «نیروهای ارتش و سربازان، درگیر جنگ نمی‌شوند». عملیات‌های غیر جنگی، طیفی از اقدامات مانند: کنترل تسلیحات، پشتیبانی از قدرت‌های غیر نظامی داخلی، کمک‌های بشردوستانه، امداد رسانی در حوادث غیرمترقبه، عملیات‌های حفظ صلح، اجرای صلح و پشتیبانی‌های لازم در برابر شورش‌ها و ضد شورش‌ها، را شامل می‌شود. احتمالات دیگری نیز وجود دارد که مبتنی است بر توانایی‌های لازم برای تأمین پشتیبانی‌های دولتی و لجستیکی در جهت تلاش‌های سیاسی و دیپلماتیک با هدف کنترل یا کاهش مواد مخدر. معمولاً فعالیت‌ها در «عملیات‌های غیر جنگی» به گونه‌ای است که ممکن است دنبالهٔ ماموریت‌های پس از جنگ یا عملیات‌هایی شبیه درگیری آمریکا در افغانستان در سال ۲۰۰۱ باشد. در سال‌های قبل، نقش نظامیان در چنین عملیات‌هایی معمولاً مبتنی بر اقدامات شهری بود و این موضوع دقیقاً حداقل فعالیت

^۱ - Overtly

^۲ - Visibly

^۳ - Conventionally

^۴ - Covert operations

^۵ - Operations Other Than War (OOTW)

^۶ - Military operations other than war (MOOTW)

^۷ - Acronym

^۸ - US Army doctrine

نیروهای نظامی زمینی بود که هرگز عهده دار نشدند. به طور خلاصه، نقش ثانوی نیروهای نظامی برای تلاش‌های سیاسی - دیپلماتیک، باقی است. ولی آیا این موضوع توسط سازمان ملل یا ایالات متحده عملی می‌شود؟

در حال حاضر، هنوز نیروهای نظامی آمریکا درگیر تعهدات صلح برای عملیات‌های غیر جنگی و حفظ کارایی در ماموریت اصلی شان میباشند. کانون اصلی توجه و هدف ارتش، جنگیدن و پیروزی در جنگ‌های ملی است. همچنین در عین حال واضح است که نقش ارتش در پشتیبانی از آشوب‌ها، ضد آشوب‌ها و ضد تروریسم، جدی‌ترین مشکلات را بر سر راه نظامیان قرار داده است. چنین مشکلاتی بر سر راه آن نیروهای نظامی قرار دارد که می‌خواهند درگیری موفقیت آمیزی در عملیات‌هایی (که در اینجا از آن به عنوان درگیری‌های نامتعارف نام برده می‌شود) داشته باشند، و این موضوع، و رای محدودیت‌های اجرایی و بدون پشتیبانی‌های لجستیکی، گویای غرق شدن در منازعات بومی^۱ و افزایش توهم ویتنامی دیگر است. این مشکلات مبنایی است برای بسیاری از انتقادهایی که در باره دخالت آمریکا در عراق طی سال‌های ۲۰۰۳-۲۰۰۵ مطرح شده است. همچنین از نظر ما، واقعاً این موضوع درست است که هر فعالیتی در سرزمین‌های خارجی تحت عنوان «عملیات‌های غیرجنگی» مطرح شود می‌تواند منجر به منازعات نامتعارف یا در یک عنوان رسمی، عملیات پشتیبانی از آشوب‌ها یا ضد آشوب‌ها شود. در این رابطه، منازعات نامتعارف، کانون‌های بحرانی^۲ هستند که بیشتر فعالیت‌هایی که تحت عنوان «عملیات‌های غیرجنگی» نامیده می‌شود را در بر می‌گیرند.

جنگ‌های نامتعارف^۳

به منازعات و چالش‌هایی گفته می‌شود که در دوره معاصر، از سناریوی جنگ اول خلیج (فارس) تبعیت نمی‌کنند. به عنوان مثال در گذشته تاکید می‌شد که منازعات، ریشه در اختلافات قومی (نژادی)، مذهبی، ملی‌گرایی و فرهنگی داشته است و این جنگ‌ها بیشتر از الگوهای منازعات نامتعارف سناریوهای «جنگ جدید» (مانند سناریوهای ضد انقلاب و تروریسم) تبعیت می‌کنند. ضمن این که چنین

^۱ - Indigenous struggles

^۲ - Critical reference points

^۳ - Unconventional Conflicts

منازعات و چالش‌هایی لزوماً محدود به برخوردهای کشور به کشور نمی‌شود. این منازعات قادرند تنوعی از گروه‌ها را در قلمرو داخل یا خارج کشورها در بر گیرند. تشخیص با هر درجه اطمینانی در رابطه با این که منازعه یا تهدید بعدی کی و کجا ممکن است بروز نماید، کاری مشکل و مستلزم ارائه پاسخ‌های مناسبی از سوی ایالات متحده می‌باشد. بعلاوه، موضوع تهدیدات، ممکن است مستلزم همزمانی^۱ وقایع نظامی باشند. اندیشه «جنگ جدید» این قبیل ملاحظات و تأکیدات را در بر می‌گیرد که چنین جنگ‌هایی واقعاً مبتنی بر وضعیت کشورها یا موضوعات کشور به کشور نیستند. در واقع، جنگ‌های جدید بیشتر شبیه اقداماتی است که توسط بازیگران غیردولتی^۲ (یعنی گروه‌های تروریستی بین‌المللی و نیز کارتل‌های موثلفه مواد مخدر تروریستی^۳) انجام می‌شود.

طبق اظهارات «دیک چنی»^۴ وزیر دفاع پیشین: «به منظور کمک به جلوگیری از منازعات کم‌شدت^۵ و ارتقای ثبات در جهان سوم، ما باید استراتژی‌های جدیدی داشته باشیم که به طور مشخص حکومت را پشتیبانی کند، تلاش‌های امنیتی را یکپارچه نماید و توسعه اقتصادی را افزایش دهد. رویکرد ما برای تحقق این موضوع، انجام «تعهدات زمان صلح»^۶ است، یعنی ترکیبی هماهنگ از اقدامات سیاسی، اقتصادی و نظامی، که اساساً منجر به بی‌اثر کردن خشونت محلی و ارتقای ملت‌سازی می‌شود».

ادبیات رسمی (برای جنگ‌های جدید) عناوینی مانند عملیات‌های ویژه، منازعه کم‌شدت و نیز شورش‌ها و ضد شورش‌ها را به کار برده است. در حال حاضر «جنگ نسل چهارم»، اصطلاحی مشترک برای حوادثی است که در کشورهایی مانند عراق و افغانستان در حال وقوع است. به هر حال طی سال‌های گذشته، عناوین مختلفی برای شناخت اساسی مشخصات این جنگ‌ها به کار برده شده است. این

^۱ - State-to-state confrontations

^۲ - Simultaneous

^۳ - Non-state actors

^۴ - Terrorist-drug cartel

^۵ - Dick Cheney

^۶ - Low-intensity conflicts (LIC)

^۷ - Peacetime engagement

عناوین اصطلاحاتی از قبیل: جنگ های محدود^۱، دفاع داخلی^۲، جنگ چریکی^۳، جنگ ضد چریک^۴، شورش^۵، ضد شورش^۶، جنگ های کوچک^۷، درگیری های زمان صلح^۸، و عملیات های کوچک جنگی^۹، را در بر می گیرد و نیز شامل عملیات های غیرجنگی، مانند عملیات های ویژه و منازعات کم شدت می شود. بعلاوه، تلاش هایی برای شناخت ماهیت منازعه، به واسطه میزان شدت آن یعنی: کم، متوسط و پرشدت بودن، صورت گرفته است. در این (مقاله) اصطلاح «جنگ های نامتعارف» به کار برده شده است زیرا این اصطلاح اصولاً «اختلافات» بین ویژگی های جنگ های نامتعارف و متعارف را مورد توجه قرار میدهد.

منازعات نامتعارف شامل: انقلاب، ضد انقلاب و تروریسم مرتبط با هر یک از اینها می شود، همچنین تروریسم آشکار ناشی از عوامل دولتی (دولت در برابر دولت) را در بر می گیرد که استراتژی هایی مانند براندازی^{۱۰} نظام یک کشور، آشفتگی سازی^{۱۱} سیاست های یک کشور، و یا به چالش کشیدن پایگاه های فرهنگی یک کشور را هدف قرار می دهد. اصولاً این نوع جنگ، یک جنگ سیاسی - نظامی و چیزی بیش از کنترل کشور یا سرنگون کردن پایگاه فرهنگی و خط مشی ملی کشوری دیگر می باشد. این جنگ ها می تواند طیف گسترده ای از روش های سیاسی، اقتصادی، روانی، اجتماعی و نظامی را شامل شود و معمولاً از اختلافات قومی (نژادی)، مذهبی و نیز منازعات بین دول، بهره برداری می کند. تاکتیک های مورد استفاده در جنگ های نامتعارف در صدد دستیابی به اهداف سیاسی است و اغلب شامل تروریسم و عملیات های پوششی می شود. این جنگ بیشتر بر اصول استراتژیک سون تزو^{۱۲} مبتنی است تا اندیشه های کلاوزویتس^۱.

1 - Limited wars

2 - Internal defense

3 - Guerrilla war

4 - Counter guerrilla war

5 - Insurgency

6 - Counterinsurgency

7 - Small wars

8 - Peacetime engagements

9 - Operations short of war

10 - Overthrowing

11 - Disrupting

12 - Sun Tzu

مشخصات جنگ های نامتعارف

جنگ های نامتعارف نسبت به جنگ های متعارف از ویژگی های بسیار منحصر به فرد و متفاوتی برخوردارند. این ویژگی ها با همه جزئیات آن در تعدادی از نشریات مورد بحث قرار گرفته است. برخی از مهم ترین مشخصات جنگ های نامتعارف به شرح زیر می باشد.

(۱) عدم تقارن^۲

در ادبیات موجود، تعاریف مختلفی از مفهوم عدم تقارن وجود دارد، ولی ما نظر سون تزو را مورد توجه قرار می دهیم. این دیدگاه در تعریف عدم نامتقارن چنین می گوید: به کارگیری تاکتیک هایی که تماماً مخالف تاکتیک های دشمن باشد. به طور خلاصه، عدم تقارن یعنی به کارگیری روش های غیرمرسوم^۳ و تاکتیک های نامتعارف در جنگ. به عنوان مثال، دشمن، هیچ گاه نقاط قوت آمریکا را به چالش نمی کشد، بلکه نقاط ضعف اساسی^۴ آمریکا را به عنوان جامعه ای باز^۵ مورد توجه قرار می دهد، همچنین دشمن هیچ گاه آمریکا را در یک شکل نظامی متعارف به چالش نخواهد کشید.

در سال ها قبل، این قبیل جنگ ها برای ایالات متحده محدود بودند، اما برای دشمنان بومی، این نوع جنگ ها، جنگ های تمام عیار و حیاتی^۶ محسوب می شدند. تفاوت بین درگیری های آمریکا و دشمنان بومی باعث شکل گیری وضعیت، منابع و الزامات چنین جنگی گردید. به عنوان مثال یک افسر ارتش شیلی بیان میدارد که:

از نظر آمریکا و بر اساس واقعیات استراتژیک این کشور، وضعیت در کشورهای خاص مناطق بومی، به گونه ای است که مردم فقط به قسمت کمی از کمک های بالقوه و قابل دسترس آمریکا نیاز دارند تا تقدم رده بندی جنگ ها را بر اساس «کم، متوسط و پر شدت» تغییر دهند. به عبارت دیگر، این مقدار تلاش صرف شده آمریکا

^۱ - Clausewitz

^۲ - Asymmetry

^۳ - Non-orthodox

^۴ - Basic weaknesses

^۵ - Open society

^۶ - Survival-total wars

در پاسخ به نیازهای مردم است که نوع طبقه بندی^۱ وقوع هر جنگ مشخصی را در مقابله با آمریکا تعیین می کند. کشورهایی که درگیر این نوع جنگ ها هستند، نقطه نظرات بسیار متفاوتی در این رابطه دارند، برای آنها این درگیری ها نه صرفاً یک منازعه، بلکه جنگی دردناک و خونین^۲ است.

(۲) مبهم بودن^۳

در جنگ های نامتعارف، تشخیص این که چه کسی غالب و چه کسی مغلوب است کار مشکلی است. در اصل، معیارهای مربوط به جنگ متعارف، ربطی به تشخیص موفقیت در جنگ های نامتعارف ندارد. به عنوان مثال آمریکا در جنگ ویتنام دریافت که، معیارهای جنگ متعارف، همچون تعداد نیروهای نظامی، اسرا و تسلیحات به غنیمت گرفته شده، می تواند در ارتباط با جنگ های نامتعارف بی معنی باشد. همچنین، تشخیص قطعی عناصر و عوامل مسلح دشمن از طرف تشکیلات غیر نظامی، امری مشکل و اغلب غیرممکن است، این مسئله از دخالت آمریکا در عراق به وضوح قابل درک است. اساس موفقیت در جنگ های نامتعارف بیش از جنگ مسلحانه، بر ویژگی های پس از جنگ، تکیه دارد.

(۳) نامتعارف بودن^۴

چنین جنگ هایی نه فقط در بعد استراتژیک، بلکه در سطح تاکتیکی نیز نامتعارف هستند: تروریسم، جنگ و گریز^۵، کمین ها^۶ و ترورها^۷، از جمله تاکتیک های عملیاتی مشترک بین سطوح استراتژیکی و تاکتیکی هستند. این نوع جنگ ها با کیفیتی پویا و بُعدی عمیق تر از جنگ های مرسوم، اگر چه مقیاس کمی دارند، ولی انقلابی در امور نظامی ایجاد نموده اند. به ویژه، واقعیت جنگ چریکی انقلابی این است که مستعد پذیرش نوعی از رفتار نظامی طوری که مکرراً توسط نظریه پردازان قدیمی، مورد دفاع قرار گرفته، نمی باشد.

1 - Classification

2 - Painful bloody war

3 - Ambiguity

4 - Unconventionality

5 - Hit and run raids

6 - Ambushes

7 - Assassinations

۴) دوره زمانی طولانی^۱

ماهیت طولانی مدت جنگ های نامتعارف نه فقط دکترین نظامی آمریکا را به چالش می کشد، بلکه تحلیل اراده ملی، تضعیف تصمیمات سیاسی و کاهش قدرت پایدار آمریکا را دنبال می نماید. نمونه های مناسب برای این نوع جنگ ها شامل جنگ هایی است که در افغانستان و عراق و نیز در بالکان اتفاق افتاده است. آمریکائی ها به این نوع استراتژی که در پی به کارگیری تمام نیروی نظامی برای پایان دادن هر چه سریعتر به جنگ می باشد، علاقه مند شده اند. جنگ اول خلیج فارس) به عنوان «مدلی» از این نوع جنگ ها بوده است.

۵) تفاوت های فرهنگی استراتژیک^۲

جنگ های نامتعارف احتمالاً در فرهنگ هایی که متفاوت با آداب و رسوم غربی^۳ هستند، اتفاق می افتند. امکان ندارد که میراث باقی مانده از آئین «یهودی- مسیحی»^۴ و «انگلساکسون»^۵ با دیگر فرهنگ ها در مناطقی که بیشترین احتمال رخ دادن جنگ های نامتعارف وجود دارد، سازگار یا مرتبط باشد. از میان چیزهای دیگر، مفاهیمی همچون برنده ها و بازنده های^۶ جنگ، اداره جنگ ها و اندیشه جنگ مردمی ممکن است در یک نظام فرهنگی نسبت به نظام فرهنگی دیگر متفاوت باشد. احتمالاً فرهنگ های متفاوت، یکدیگر را به چالش می کشند. نظریه «برخورد تمدن های»^۷ ساموئل هانتینگتون^۸ به ویژه به بررسی این موضوع، اختصاص داده شده است.

۶) کلاوزوویتس و سون تزو^۹

مرکز ثقل^{۱۰} تفکر کلاوزوویتسی، به نیروهای نظامی دشمن اختصاص داده شده است. زمانی که نیروهای نظامی شکست می خوردند، قدرت پیروز می تواند اراده اش

1 - Protracted time-frame
 2 - Differing strategic cultures
 3 - Western tradition
 4 - Judeo-Christian
 5 - Anglo-Saxon
 6 - Winners and losers
 7 - The Clash of Civilizations
 8 - Samuel Huntington
 9 - Clausewitz and Sun Tzu
 10 - Center of gravity

را بر دشمن تحمیل کند. این موضوع معمولاً به این معنی است که نیروی فاتح در لحظه تصمیم‌گیری، کلید موفقیت است. براساس نظرات سون تزو، موفقترین فرمانده، کسی است که بدون جنگ، پیروز^۱ شود. این بدین معنی است که در واقع مرکز ثقل موفقیت، همان محیط سیاسی و اجتماعی^۲ جامعه است. بنابراین، عملیات های پنهانی^۳، پوششی^۴ و روانی^۵، برای کسب موفقیت، بسیار مهم هستند. ضمن این که چنین عملیات‌هایی، کلیدی هستند برای اعمال نفوذ^۶ به سیستم سیاسی دشمن و تحلیل اراده مقاومت در او (مانند اعتقادات گروه‌های تروریستی بین‌المللی). حمله بزرگی در سال ۲۰۰۴ میلادی در ارتباط با شبکه راه آهن «مادرید، اسپانیا»، آن هم درست چند روز قبل از یک انتخابات ملی انجام شد، که منجر به شکست حکومت موجود شد و حزب پیروزمته‌عهد شد که از ائتلاف نیروهایش در موضوع جنگ عراق، صرف نظر کند. بسیاری از صاحب‌نظران، بر این عقیده بودند که واقعه مذکور، یک پیروزی برای تروریسم بین‌الملل بود. شخصی هم ممکن است ادعا کند که این واقعه، نمونه کاملی از دیدگاه سون تزویی بود. از جمله اصول تفکر سون تزو این است که تلاش‌های موفقیت‌آمیز در جنگ‌های نامتعارف را توصیف می‌کند.

۷) سبک جنگ آمریکایی^۷

شیوه جنگ آمریکایی، از مفاهیمی مانند: عرصه‌های بلند اخلاقی^۸، اهداف مشخص^۹، شروع آشکار^{۱۰}، پایان دادن به هر نوع درگیری^{۱۱}، کوتاه مدت بودن^{۱۲} و تمرکز روی دشمنانی کاملاً مشخص^{۱۳} ریشه گرفته است. همچنین، تحقق منظور و اهداف جنگ، مستلزم درک و پشتیبانی نیروهای نظامی توسط مردم آمریکا

1 - Win without fight

2 - Political-Social milieu

3 - Secret

4 - Covert

5 - Psychological

6 - Penetrate

7 - The American way of war

8 - Moral high ground

9 - Clear objectives

10 - Clear beginning

11 - End to any conflict

12 - Short duration

13 - Focus on clearly defined adversaries

می باشد.

جنگ های محدود، در صورتی که ایجاد برتری برای نیروهای خودی نکنند، یک واقعه تکراری هستند. جهت گیری فرهنگی آمریکا به سوی ایجاد جنگ های متعارف بزرگ مقیاس است. برخی تمایل دارند که کاربری نیروهای نظامی آمریکا را با سوق دادن این نیروها به طرف حوادث کوچک تر، تنزل دهند. (یعنی نیروهای نظامی یا تهدیدات متصور از جانب آنها را در آنجایی به کار ببرند که این نیروها بتوانند به عنوان گزینه ای پیشگیرانه یا حلال کم هزینه مشکلات عمل نمایند).

همچنین مجموعه ای از وضعیت های مربوط به نهادهای نظامی وجود دارد که به موجب آنها، نیروهای نظامی آمریکا در سرناسر طیف جنگ، از توانایی لازم برخوردار می باشند. بعلاوه این موضوع مبثنی بر این نگرش است که آمادگی برای جنگ، نیروهای نظامی را برای عملیات های غیرجنگی، منازعات نامتعارف و مأموریت های پس از منازعه، آماده می سازد و این موضوع، احتمالاً اندیشه اشتباهی است.

نیروهای نظامی آمریکا به خوبی برای عملیات های پرشدت^۱، سازماندهی و آماده شده اند و لذا از آمادگی کمی برای عملیات های صلح طلبانه و مداخلات کم شدت برخوردارند. تا زمانی که نیروهای آمریکایی برای مداخلات بزرگ مقیاس^۲، مناسب هستند، فاقد کارایی لازم برای انجام عملیات های حفظ صلح و یا دیگر انواع عملیات های صلح طلبانه یا منازعات کم شدت می باشند. چرا که چنین عملیات هایی به آموزش و آمادگی ویژه ای نیاز دارند.

تا وقتی حوادث متعارف و ارتباطات امنیتی قدرت های بزرگ، نگرانی های مهمی را باعث می شوند، در این صورت مفهوم عملیات های غیرجنگی، اولویت خواهند داشت، به عنوان مثال ایالات متحده آمریکا در اوایل دهه ۱۹۹۰ در سومالی و بوسنی - هرزگوین درگیر شد. برای برخی، مأموریت های زیادی در عملیات های غیرجنگی، از طریق خشونت های اخلاقی^۳، سوالات ضمنی و تصاویر «تلویزیونی» پیش آمده است. اگر بخواهیم از موارد فوق الذکر یک جمع بندی منطقی داشته باشیم، باید گفت که نیروهای نظامی آمریکا درگیر عملیات های متعددی شده اند که

^۱ - High-intensity operations

^۲ - Large-scale

^۳ - Moral indignation

شاید ارتباط کمی با منافع ملی^۱ این کشور دارد. در چشم انداز استراتژیک دوره کنونی، به نظر می رسد که عملیات های غیرجنگی در خور قاعده ای بیش از یک استثناء باشند. ضمن این که دکترین عملیاتی^۲ و نیز گرایش به سمت عملیات های غیرجنگی، مغایر با اهداف اولیه نیروهای نظامی آمریکا است (چرا که عملیات های غیرجنگی، بیشتر حوزه و قلمرو نیروهای عملیات ویژه را در بر می گیرد). در چنین مواقعی، فشار قابل توجهی برای متوازن سازی مهارت ها، تکنیک های عملیاتی و تمایلات درخواستی به منظور کسب موفقیت در رزم بر نیروهای نظامی وارد می شود، از طریق نیروهای نظامی برای مأموریت های حفظ صلح و اقدامات بشر دوستانه، شامل جنگ های نامتعارف، درخواست هایی صورت گرفته است.

در حالی که هیچ کس نمی توانست انواع جنگ هایی را که ایالات متحده ممکن است با ورود به دهه جدید با آنها مواجه شود، پیش بینی نماید، این موضوع به طور منطقی روشن است که احتمال بروز بی ثباتی^۳ و جنگ های داخلی در جهان سوم وجود دارد. ... مشکل ترین چالش ها... آنهايي هستند که به واسطه جنگ های نامتعارف واقع می شوند... این مشکلات، سوالات و سیاست های پیچیده و بغرنجی را که شامل فرهنگ کشورهای جهان سوم، سطوح مختلف توسعه یافتگی و انواع متفاوتی از نظام های سیاسی می شود، برای ایالات متحده مطرح نموده است. ایالات متحده تازه دارد یاد می گیرد که چگونه انگیزه ها را در فرهنگ ها و جوامع غیرغربی اداره کند. این مسئله پس از ۱۱ سپتامبر، روشنتر شده است. به عبارت دیگر، بعید به نظر می رسد که جنگ های با مفهوم «جنگ جدید»، از مشخصات جنگ اول خلیج (فارس) استنتاج شده باشد. مشخصات جنگ های جدید به گونه ای است که برای اندیشه پیروزی در جنگ، که از سال ها قبل مورد تأکید بوده است، چالشی عمده محسوب می شود. مشکلات و چالش های ناشی از جنگ نامتعارف بی ارتباط با پیروزی در رزم نیست، نکته مهم این است که پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، این مفهوم برای این که کارآیی را در سرتاسر طیف جنگ تضمین نماید، نیاز به این دارد که به خوبی تعریف و تشریح شود.

1 - National interests

2 - Operational doctrine

3 - Instability

جمع بندی:

نیروهای نظامی به جنگ های عصر اطلاعات یا جنگ موج سوم توجه خیلی زیادی نموده اند و برای توسعه اصول و آموزه های این نوع جنگ ها، برای پاسخ دادن به چشم انداز آن در زمان کنونی، تلاش می کنند. از این موضوع به «انقلاب در امور نظامی»^۱ نام برده شده است.

چشم انداز مشترک ۲۰۱۰، خطوط راهنمایی را برای تمامی نیروهای نظامی به منظور کسب آمادگی در برابر جنگ های قرن حاضر، بنا نهاده است. این چشم انداز مشترک، بر چهار اصل اساسی بنا نهاده شده است: «حاکمیت مانور»^۲، جنگ دقیق^۳، حفاظت همه جانبه^۴ و تدارکات متمرکز^۵. هر چند که انقلاب در امور نظامی به منظور «کسب آمادگی برای جنگ های متوسط شدت، مانند قدرت ناشی از "چالش های جهان سوم" در برابر منافع آمریکا، ضروری تشخیص داده شده است. اما این ویژگی از آن تکنولوژی عالی تسلیحاتی و بمب های هوشمندی^۶ است که موجی از جنگ آینده را در جنگ خلیج فارس به منصه ظهور رسانده است. آنچه که به نظر می رسد در مسیر پر پیچ و خم سیاسی، نظامی گم شده است، چالش های ایجاد شده به وسیله جنگ های نامتعارف، دیگر فعالیت های مرتبط با عملیات های غیر جنگی و تروریسم بین الملل است. چشم انداز مشترک ۲۰۲۰ تلاشی بود برای بسط و توسعه تمرکز و توجه درباره دیدگاه مشترک ۲۰۱۰ و اصلاح برخی از این شباهت. به هر حال، توسعه و حفظ قابلیت انعطاف برای پاسخگویی به چنین جنگ ها و چالش های بالقوه ای، مستلزم دارا بودن شماری از توانائی های اساسی نظامی^۸ است. چنین توانائی هایی مواردی مانند پاسخ موثر به جنگ های متعارف و فراتر از آن، جنگ های نامتعارف و حوادث غیرنظامی را شامل می شود.

نیروهای نظامی آمریکا در حال مواجه شدن با چشم اندازی از یک محیط

1 - Revolution in Military Affairs

2 - Joint vision 2010

3 - Dominant maneuver

4 - Precise engagement

5 - Full dimensional protection

6 - Focused logistics

7 - Smart bombs

8 - Basic military capabilities

استراتژیک نامطمئن^۱ و برنامه امنیت ملی آشفته ای^۲ می باشند. با این حال، آمریکا باید وضعیت و ساختار نیروی استراتژیکی خود را به گونه ای که مناسب چنین شرایط متغیر و نامعلومی باشد توسعه دهد. تا موقعی که وضعیت و ساختارها نتوانند با یکدیگر پیوند بخورند، نظامیان باید حداقل میزانی از تناسب و تجانس را در محدوده محیط امنیتی جدید دارا باشند. بدین معنی که آمریکا باید تحلیلی جدی از بنیان های فلسفی و عقلایی برای استراتژی و ساختارهای نیرویی دارا باشد (تحلیلی که واقعیت ها و نیز شرایط نامطمئن چشم انداز امنیتی و ضروریات داخلی آمریکا را با یکدیگر پیوند دهد). بعلاوه مشکلی وجود دارد و آن این که در واقع مفهوم امنیت ملی گسترده شده است و ارتش به سوی حوادث متعدد و متنوعی که با اهداف اصلی و اولیه اش ارتباط کمی دارد، کشیده شده است و همه اینها باید با منابع و نیروی انسانی کم انجام شود و این موضوع که با تکیه زیاد به گارد ملی و نیروهای احتیاط فدرال انجام می شود، تاثیر عمده ای بر جامعه آمریکا می گذارد.

ارتش آمریکا در یک مرحله انتقالی^۳ دشواری به سر می برد. لذا از نظر تخصصی، این موضوع مهم است که نیروهای حرفه ای نظامی، اهمیت این مرحله و موضوعات بحرانی مرتبط با آن را بشناسند. همچنین به موضوعاتی اشاره شده که این موضوعات فراتر از کاهش نیروی انسانی، گسترش مجدد نیروهای ایالات متحده و ملاحظات بودجه ای می باشد، در واقع مهم ترین موضوعات، در بطن و متن فلسفه وجودی^۴ و هویت ارتش واقع شده است. این موضوعات بر ارتباط استراتژیک^۵، تخصیص ساختار نیرویی^۶ و شاید مهم تر از همه، بر ایجاد وحدت^۷ و روحیه^۸ نظامیان، تأکید دارد و در یک کلام باید گفت که عملیات های غیرجنگی و جنگ های نامتعارف، تمامی این موضوعات را به چالش می کشد.

-
- 1 - Uncertain strategic environment
 - 2 - Troubling
 - 3 - Transition period
 - 4 - Raison d'etre
 - 5 - Strategic coherence
 - 6 - Force structure
 - 7 - Cohesiveness
 - 8 - Spirit



پڙهه ښکاري ځاي ځانگړي علوم او مطالعات فرانسې
پرتال جامع علوم انساني